گروه سینما
دنیا خمامی

من برای بالارفتن فقط خودم را داشتم، نه هیچ شانسی!

هر کسی بگوید من بازیگر مولفی هستم شوخی می کند

یکی از سخت ترین کارهای روزنامه نگاری در سینما گفت‌وگو با بازیگری است که صاحب دغدغه است، جهان بزرگ و ذهن پر از سوالی دارد. گفت‌وگو با این فرم از هنرمندان صرفا مصاحبه نیست که گفت و شنود است و عین تیکی تاکا در فوتبال پیش می رود. حامد بهداد هم یکی از همان معدود بازیگرانی است که اخلاق خاصش ممکن است کار را هم سخت‌تر کند هم آسان‌تر، اما برای ما آسان تر شد چون اعتماد مجددش باعث شد گفت‌وگوی خوبی برای مخاطبانمان فراهم کنیم که در ادامه می‌خوانید. با او پیرامون اینکه آیا بازیگر مولف در سینما داریم یا نه، صحبت کردیم.

بگذارید از اینجا شروع کنیم که به نظر می‌رسد معدود بازیگرانی در سینمای ایران وجود دارند که خالق و خداوندگار نقش می‌شوند، به این معنی که با بازی آن‌ها نقش، دست و پا و روح می‌گیرد و شما جزو همین بازیگران اندک هستید. طوری که مثلا وقتی سال گذشته اعلام شد شما در همکاری با محسن قرایی قرار است در فیلمی، نقش «وحید مرادی» را بازی کنید، به این فکر نکردیم که حامد بهداد صاحب نقش «وحید مرادی» می‌شود بلکه به این فکر کردیم که حامد بهداد قرار است چطور «وحید مرادی» را بازی کند؟ این تبحر در شخصیت‌پردازی به تکنیک برمی‌گردد، به حس یا نبوغ یا به جمعی از آن‌ها؟

در ابتدا توضیح کوتاهی درباره مثالی که شما در سوال‌تان گفتید بزنم و آن این که در حال حاضر نمی‌دانم آیا نقش «وحید مرادی» را بازی کنم یا خیر. عده‌ای از او بد گفتند و عده‌ای خوب گفتند و توصیف‌ها درباره این فرد، متفاوت و متناقض است، هرچند که در فیلم قرار نبود از او خوب یا بد بگوییم و هدف این بود که چگونگی رسیدن یک آدم به این نقطه از خودویرانی را ترسیم کنیم. اما اگر می‌خواستم نقش «وحید مرادی» را بازی کنم حتما نیاز به تحقیق بود. این پژوهش صرفا به یک مشاهده خیابانی و نشست و برخاست با دوستان «وحید مرادی» و دیدن عکس‌ها و فیلم‌های او منجر می‌شد. پس از این‌ها، می‌بایست لحن صدایم را شبیه به او می‌کردم و خودم به نقشی که بازی می‌کردم به قول شما دست و پا می‌دادم. اما درباره اصل سوال‌تان پاسخم این است که در مورد نبوغ، هر چیزی نسبی است و فردی می‌تواند با یک ارزن نبوغ اما با چاشنی‌های دیگر به جاهای درست و خوبی در بازیگری برسد ولی چیزی که نسبی نیست و قابل مشاهده هست «تکنیک» است که با کوشش و اکتساب به دست می‌آید؛ درنتیجه حتما نیاز به ترکیب همه موارد هست. همه این‌ها نتیجه آموزش، تربیت و تجربه است که از طریق آن ما را به‌عنوان بازیگر به مرحله خلق نقش رسانده است.

بساط خلق یک نقش در کجا فراهم‌تر است؟

به عقیده من در یک فیلمنامه مرتب، اصولی، دقیق و مکانیزه با دستور و قاعده فیلمنامه‌نویسی به همراه ادبیات نمایشی خاص و ویژه آن. با همه این‌ها حالا بازیگر یک نقشه راه دقیق و قصه‌ای با جزییات دارد و مسیرش در خلق نقش هموارتر است. البته فیلمساز در اینجا نقش خیلی مهمی دارد که چقدر آن جهان را به‌طور کل موشکافانه و خاص بشناسد و تزریق کند. یکی از راه‌های خاص رساندن بازیگر به مرتبه نهایی و شعور نهفته در فیلمنامه، تزریق تفسیر و تشریح شخصیت در موقعیت‌هایی است که حتی نوشته نشده است. به‌نوعی تفهیم کردن لایه‌های نامرئی ذهنیت فیلمساز به بازیگر است. ما به این اتفاق، دراماتورژی می‌گوییم که در خیلی از فیلم‌هایی که من بازی کرده‌ام تمام این مواردی که گفتم مهیا نبوده و کار منِ بازیگر را برای خلق و ایفای نقش سخت کرده است. در سال‌هایی که وارد سینما شدم تعداد فیلمسازان خوب جوان و خوش قریحه این‌قدر زیاد نبود و همان یکی دو نفری هم که کارشان را درست به سرانجام می‌رساندند کمترین همکاری را در آن سال‌ها با من داشتند.

مثل؟

حمید نعمت‌الله. او فیلمساز استثنائی نسل من است، اما در آن دوره نشد پر و پیمان با او کار کنم. در آن دوره فقط «بوتیک» را با او کار کردم. در صورتی که اگر نعمت‌الله در فیلم بعدی‌اش نقش‌های اساسی‌تری به من می‌سپرد زودتر و راحت‌تر می‌توانستم با هم‌ترازهای خودم در جامعه سینما رقابت کنم. من مجبور بودم قدرت و کار خودم را با فیلم‌های متوسط و بعضاً ضعیف به معرض تماشا بگذارم؛ مثل بازیکن ذخیره‌ای که فقط از دقیقه ۹۰ به بعد فرصت بازی در میدان را دارد؛ مثل حضورم در فیلم «این زن حرف نمی‌زند». من برای بالا کشیدن، فقط خودم را داشتم نه هیچ اسباب و نه هیچ شانسی! برای همین با شیوه بازی خودم سعی می‌کردم از جریان بازیگری رایج و کلیشه و واپس‌مانده سینمای وقت پیشی بگیرم. برخلاف مسیر سخت من، هم‌نسل‌هایم در همان زمان، نقش‌های خوب‌تری (البته روی کاغذ) را از فیلمسازهای خوب، پیشنهاد می‌گرفتند.